

بازخوانی مؤلفه‌های نظم نوین در حال شکل‌گیری در منطقه غرب آسیا در پرتو بیداری اسلامی

امیر محمد اسماعیلی (نویسنده مسئول)^۱
مهدی جاودانی مقدم^۲

چکیده

منطقه غرب آسیا در دهه دوم قرن بیست و یک با تحولات و پویایی‌های جدیدی مواجه بوده است. ظهور بیداری اسلامی در این منطقه، نویدبخش شکل‌گیری نظم نوینی بوده است که با نظم مستقر تفاوت‌هایی چشمگیری دارد و بازیگران جدیدی در شکل‌گیری آن به ایفای نقش پرداخته‌اند. شناخت مؤلفه‌های نظم پیشین و نظم در حال شکل‌گیری و جایگاه بیداری اسلامی در این تحولات از اهمیت زیادی برخوردار است. در این چارچوب، سؤال اصلی این پژوهش آن است که جایگاه و نقش بیداری اسلامی در شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا چیست. یافته‌های این پژوهش که از تکنیک اسنادی و کتابخانه‌ای و از روش کیفی برای تحلیل داده‌ها بهره گرفته است نشان می‌دهد که بیداری اسلامی نقطه عطفی در تاریخ تحولات غرب آسیا به شمار می‌رود که در پی آن، نظم پیشین در حال شکسته شدن و تبدیل به نظم جدیدی با مؤلفه‌های منطقه‌گرایی است. محور مقاومت نیز به عنوان نیرویی برآمده از درون، بازیگر اصلی در روند تحولات بوده و قدرت‌های بیگانه نتوانسته‌اند نظم مطلوب خود را شکل دهند. واژگان کلیدی: بیداری اسلامی، نظم نوین منطقه‌ای، غرب آسیا، محور مقاومت، جمهوری اسلامی ایران

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه مطالعات بین‌المللی شانگهای، چین.

amir.m.esmaeili73@gmail.com

ORCID: <https://orcid.org/00>

javdani2020@gmail.com

۲. استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، ایران.

۱. مقدمه

غرب آسیا که معماری اولیه‌اش پس از جنگ اول جهانی و تجزیه امپراتوری عثمانی توسط قدرت‌های غربی پیروز در جنگ پی‌ریزی شد، همواره با تنش‌ها و چالش‌های متعددی مواجه بوده که نیروهای مداخله‌گر غربی در این بی‌ثباتی‌ها نقش برجسته‌ای بازی کرده‌اند. ظهور انقلاب اسلامی ایران، سبب شکل‌گیری امواج جدیدی از اسلام‌گرایی و مردم‌سالاری در جهان اسلام و غرب آسیا شد. این امواج، در دهه‌های اخیر، خود را در قالب ظهور جنبش‌ها و تحولات متعددی در منطقه به نمایش گذاشته است. تحولات به وقوع پیوسته در دهه دوم قرن بیست و یکم در منطقه غرب آسیا نشان‌گر آغاز فصلی جدید در تاریخ معاصر منطقه بوده است. این فصل جدید را می‌توان ظهور و شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا تعریف کرد که محور مقاومت، به‌عنوان یک بازیگر تأثیرگذار، نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی به آن ایفا می‌کند.

این پژوهش به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤال است که بیداری اسلامی چه جایگاهی و نقشی در شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای غرب آسیا داشته است. نوشتار حاضر تلاش دارد تا در چارچوب نظریه سازه‌انگاری کل‌گرا به این سؤال پاسخ دهد. در این تحقیق، برای گردآوری داده‌ها، از تکنیک اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده می‌شود و با رجوع به منابع مرتبط در این زمینه تلاش می‌شود تا ابعاد مختلف موضوع، شناسایی و بیان شود. برای تحلیل داده‌ها نیز از روش کیفی استفاده شده است. عدم پژوهش در خصوص جایگاه بیداری اسلامی بر تحولات غرب آسیا در ساحت نظری، موجب غفلت نظری در خصوص این تحولات و همچنین حاکمیت دیدگاه‌های مغرضانه بر اندیشه کارشناسان داخلی و بین‌المللی خواهد شد. لذا تولید ادبیات پژوهشی در این موضوع برای روایت‌سازی مخاطبان بسیار مهم است. همچنین در ساحت عملی در صورت عدم پژوهش در این موضوع، امکان اتخاذ سیاستی مناسب برای مواجهه با تحولات فعلی و آتی را با چالش مواجه خواهد کرد.

این نوشتار ابتدا به بررسی چارچوب نظری سازه‌انگاری کل‌گرا می‌پردازد. نظریه‌ای که با تکیه بر مفهوم هویت‌قادر است تا تحولات وقوع پیوسته در غرب آسیا را بعد از بیداری اسلامی قابل فهم کند. سپس به مؤلفه‌های نظم پیشین منطقه‌ای پرداخته می‌شود و در ادامه مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری بررسی می‌شود. توجه به این نکته ضروری است که سخن گفتن از نظم استقرار یافته منطقه در غرب آسیا زود است و دوران بعد از بیداری اسلامی را می‌توان دوره گذار

به نظم نوین تلقی کرد. در بخش پایانی نیز راهبرد مقاومت فعال که در واقع پاسخ جمهوری اسلامی ایران به مسیر تحولات در جهت نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا بوده است مورد بحث قرار می‌گیرد. بیداری اسلامی هرچند با نتایج امیدبخشی در میان کشورهای عربی همراه نبود، اما خود نقطه آغازی بر روندی جدید در منطقه بوده است.

این نظم که با شروع بیداری اسلامی خود را بیش از پیش مطرح ساخته، دارای مؤلفه‌های متمایزی نسبت به نظم پیشین در منطقه است. در این میان، بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرا منطقه به میزان متفاوتی به بازیگری سازنده و یا ویرانگر در مسیر این نظم پرداخته‌اند. محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای مهم توانسته نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی به این نظم ایفا کنند. در سطح منطقه، بازیگری اعضای محور مقاومت و در سطح جهانی، بازیگری قدرت‌های ضدهژمونیک قابل بررسی است. محور مقاومت در راستای شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا، ایجاد منطقه‌ای قدرتمند بر اساس اهداف ارزش محور و دموکراتیک انقلاب اسلامی را دنبال کرده است. در واقع، نظم منطقه‌ای مورد نظر محور مقاومت، نظم خودجوش و برآمده از نیروهای منطقه‌ای است که قادر است از سویی بر چالش‌های ثابت زدای منطقه فائق آید و از سویی دیگر نفوذ قدرت‌های مداخله‌گر غربی که سابقه طولانی در استعمار ملت‌های منطقه دارند، کم کند.

۲. چارچوب نظری: سازه‌انگاری کل‌گرا

سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی معرفت و مباحث فرائظری در کل علوم اجتماعی مطرح بوده است. ریشه‌های آن در جامعه‌شناسی حداقل به مکتب شیکاگو و پدیدارشناسی برمی‌گردد. در این نگرش برساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌شود. جهان چیزی تلقی می‌شود که ساخته و ابداع شده و نه چیزی که بتوان آن را طبیعی، مسلم و یا موجودی از قبل داده شده فرض کرد. به بیان دیگر، از این منظر، امکان دسترسی مستقل و بی‌واسطه به جهان وجود ندارد. همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا پیدا می‌کنند و این معناسازی است که کم‌وبیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (Onuf, 1989: 22, 157).

مفهوم منافع یا منافع ملی به‌عنوان جوهره و محرکه سیاست‌گذاری خارجی تحت تأثیر نگرش

هر کشور به جایگاه خود و خواست‌های خویش در محیط خارجی است. از این رو، موضوع هویت به مثابه تعریف کشور از جایگاه خود، یکی از محورهای اصلی مورد توجه در نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۰۷) نظریه سازه‌انگاری در قرائت متعارف آن که به عنوان راه میانه نظریه‌های روابط بین‌الملل از آن نام برده می‌شود، بیشترین توجه و مساهمت را به جایگاه و توان تبیینی هویت در عرصه روابط بین‌المللی داشته است. توجه سازه‌انگاران به مسئله هویت، به عنوان متغیری مهم در تبیین الگوهای رفتاری کشورها و توضیح روندهای سیاست خارجی قابل بررسی است.

اگر بر اساس تقسیم‌بندی رویس اسمیت از شاخه‌های مختلف سازه‌انگاری عمل کنیم (Reus - Smit, 2001)، در تحلیل سازه‌انگاران از تحولات سیاست خارجی نیز می‌توانیم از سطح هنجارهای بین‌المللی یا فراملی، هنجارهای داخلی و یا هر دو آن‌ها استفاده کنیم. به عبارت دیگر، می‌توانیم در تحلیل سیاست خارجی بر نقش هنجارهای درونی شده بین‌المللی یا فراملی مشترک میان دولت‌ها که در درون جامعه بین‌الملل شکل می‌گیرد تأکید کنیم، می‌توانیم نقش هنجارهای داخلی را که از سطح اجتماع داخلی نشئت می‌گیرند و درونی می‌شوند مورد توجه قرار دهیم و نیز می‌توانیم توجه خود را به هر دو سطح معطوف کنیم.

بر اساس نظریه سازه‌انگاری در تحلیل تحولات سیاست خارجی، این هنجارهای بین‌الذاتانی هستند که به عنوان منابع هویتی عمل کرده و هویت ملی یک کشور را شکل می‌دهند. سپس بر اساس هویت ملی تکوین یافته، منافع ملی آن کشور تعریف می‌شود و این منافع، تعیین‌کننده نقش آن کشور در عرصه بین‌المللی است. در نهایت بر اساس نقش تعریف شده، آن کشور رفتار خود در عرصه سیاست خارجی را مشخص می‌کند. اما نکته‌ای باید مورد نظر قرار بگیرد این است که هنجارهای بین‌الذاتانی مشترک در دو بعد داخلی و بین‌المللی به ساخت هویت منجر می‌شوند. هنجارهای داخلی می‌توانند در مواردی که تفاوت میان هنجارها و گفتمان‌های داخلی کشورها وجود دارد، تفاوت در سیاست خارجی آن‌ها را توضیح دهد. در واقع یکی از بخش‌های مهم مطالعات سیاست خارجی همیشه معطوف به ماهیت و تأثیر سیاست داخلی بوده است. هدف نظری از توجه به سیاست داخلی در تحلیل سیاست خارجی نیل به زمینه‌های تمایز و تفاوت در سیاست خارجی دولت‌ها است. در نگاه سازه‌انگاران از سطح واحد، آنچه به طور خاص مورد توجه قرار دارد، زمینه‌های هنجاری، گفتمانی، حقوقی و نهادی

داخلی است که به هویت دولت‌ها و در نتیجه منافع آن‌ها شکل می‌دهند. به این ترتیب، از منظر سازه‌انگاران کلی‌گرا و با توجه به هنجارهای داخلی و بین‌المللی می‌توان به تحلیل و به‌زعم برخی تبیین و پیش‌بینی سیاست خارجی کشورها پرداخت.

از آنجایی که سازه‌انگاری هنگام تبیین رفتار کنشگران تأثیرگذار بر روابط میان ملت‌ها، بر اولویت متغیرهای غیرمادی و به‌طور مشخص هنجار، فرهنگ، هویت و اندیشه‌ها تأکید دارد (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۲۰۴) و از آنجایی که مدل‌های تحلیلی دولت‌محور جریان اصلی روابط بین‌الملل اهمیت چندانی به آثار سیاسی جنبش‌های اجتماعی فراملی و فروملی مبتنی بر هویت‌های قومی، مذهبی و نژادی نمی‌دهند، می‌توان با استفاده از مفروضات هستی‌شناسانه این مکتب و با تأکید بر هویت، بر نقش این مؤلفه‌ها در چرایی تحولات غرب آسیا بهره‌برد و به این تحولات سیاسی، از دیدگاهی سیاسی-اجتماعی نگریست. در این پژوهش نظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل به‌عنوان یک نظریه غیرجریان اصلی و تا حدودی معناگرا برای تحلیل تحولات غرب آسیا در دهه دوم قرن بیست و یکم مورد استفاده قرار می‌گیرد. در واقع می‌توان سازه‌انگاری را یکی از نظریه‌های غالب روابط بین‌الملل در دهه‌های اخیر دانست.

با وقوع تحولات انقلابی در تونس، به‌عنوان اولین کشور منطقه که امکان‌پذیری تحول سیاسی و سرنگونی رژیم حاکم را نشان داد، ملت‌های منطقه غرب آسیا با برجسته کردن برخی از مبانی و آموزه‌های هویتی خود به تکوین کنش‌های اعتراضی اقدام کردند. در این زمینه، همچنین با تکیه بر مفروضات هستی‌شناسانه سازه‌انگاری که تکیه بر معنا در کانون آن است، می‌توان در کنار تحلیل تحولات منطقه، بر نقش برداشت‌هایی که از سوی دیگر کنشگران منطقه و همچنین کنش‌گران فرامنطقه‌ای از این تحولات می‌شود، اشاره کرد. به عبارت دیگر، با تکیه بر مفاهیم سازه‌انگاری است که می‌توان تأثیر این تحولات را بر مرزبندی‌های جدید هویتی در منطقه بر پایه بازتعریف‌های دوست، دشمن و یا رقیب مورد بررسی قرارداد (رسولی ثانی آبادی، ۱۳۹۲: ۲۳۳).

۳. پیشینه تاریخی شکل‌گیری نظم منطقه‌ای در غرب آسیا

غرب آسیا به‌عنوان منطقه‌ای استراتژیک همواره آبستن تنش‌ها و چالش‌های متعددی بوده است. بررسی تاریخ معاصر نشان می‌دهد که باید ریشه‌های این تنش‌ها را در دوران دو جنگ جهانی

و تحولات پس از آن جستجو کرد. جایی که تصمیمات سرنوشت سازی بدون حضور ملت‌های غرب آسیا از سوی قدرت‌های غربی اتخاذ شد. پس از پیروزی کشورهای متفق در جنگ جهانی، این کشورها تصمیم گرفتند تا امپراتوری عثمانی را که «مرد بیمار اروپا» بود، بر اساس منافع خود تقسیم کنند. معاهدات و اعلامیه‌هایی نظیر سایکس-پیکو، سور و بالفور و نامه‌های ردوبدل شده میان ماکماهون و شریف حسین به‌خوبی از اهداف این طرح استعماری پرده برمی‌دارد. معاهداتی که برای دهه‌های پس از آن بی‌ثباتی و ناامنی را برای منطقه به همراه داشتند.

پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه در دوران جنگ سرد در نخستین سال‌های دهه پنجاه میلادی، دولت شوروی به‌تدریج در چهره قدرتی بزرگ نمایان شد؛ از این‌رو دولت آمریکا برای تثبیت برتری خود در جهان و مقابله با توسعه‌طلبی ایدئولوژیکی و نظامی شوروی، دست به اقداماتی زد که از جمله آن‌ها می‌توان به ایجاد پیمان‌های نظامی مانند پیمان ناتو (آتلانتیک شمالی) و تأیید و تقویت پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ ش/۱۹۵۵ م، اشاره کرد (فوتن، ۱۳۶۶، ج ۲: ۱۸۰). در حقیقت هدف اصلی آمریکا از ایجاد پیمان بغداد، اتصال پیمان ناتو به سیتو بود. پیمان‌های نظامی ناتو و سیتو، بیانگر تلاش بلوک غرب برای پر کردن مناطق حائل و ایجاد خط دفاعی و کمربند امنیتی در برابر تهدیدات شوروی بود. به‌عبارت‌دیگر میان دوزنجیره اتحاد نظامی ناتو و سیتو، منطقه غرب آسیا حائل به نظر می‌رسید که سال‌ها درگیر ناپایداری حکومت‌ها، آشوب و ناآرامی بود و این حلقه خالی در این زنجیره خط تدافعی در برابر تهاجم شوروی می‌توانست خطرآفرین باشد و راه نفوذ شوروی و متحدانش را به منطقه باز کند. از این‌رو آمریکا درصدد ایجاد پیمان بغداد برآمد. پیمان بغداد ابتدا میان عراق و ترکیه امضا شد تا امنیت غرب آسیا به نفع دولت‌های آمریکا و انگلیس تضمین شود. در همین راستا دولت‌های انگلیس، پاکستان و ایران به این پیمان پیوستند و چون در بغداد آخرین مراحل برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری‌ها و امضای پیمان مشترک نظامی - سیاسی انجام گرفت، لذا به نام پیمان بغداد معروف گشت.

در طول جنگ سرد منطقه غرب آسیا از جایگاه ویژه‌ای در معادلات بین‌المللی، به‌ویژه برای ایالات متحده برخوردار بود. از یک‌سو ذخایر غنی نفتی و از سوی دیگر تلاش شوروی جهت نفوذ در غرب آسیا دلایل اصلی اهمیت آن برای این کشور بود. در منطقه غرب آسیا بازیگران به این صورت آرایش یافته بودند که عربستان سعودی و ایران به‌سوی بلوک غرب آمریکا گرایش پیدا کردند و سوریه و مصر، عراق در شمار اقمار بلوک شرق درآمدند. در این میان شوروی اهداف

سیاست خارجی خود را از طریق حمایت از جنبش‌های کمونیستی دنبال می‌کرد. از این رو، پیش روی ایالات متحده دو راهکار برای مواجهه وجود داشت: حضور نظامی مستقیم و یا اجرای راهبردی نو تحت عنوان دکترین نیکسون.

دکترین دو ستونه نیکسون بیانگر تغییر نقش ضد شورشی آمریکا از جنگیدن به نفع یک رژیم دچار جنگ (نظیر ویتنام) به تأمین‌کننده تدارکات و آموزش گسترده و همه‌جانبه مشتریان محلی بود. هدف این دکترین، برقراری «روابط ویژه» با کشورهای کلیدی جهان سوم را که از آن به بعد به صورت شرکای کوچک در عملیات سنگین مدیریت امپریالیستی درمی‌آمدند، تعریف می‌شد. در این شرایط بود که فکر «ابرقدرت منطقه‌ای» زاده شد و ایران به موازات برزیل، اندونزی، رژیم اسرائیل و پرتغال، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نامزدهای این نقش انتخاب گردید. بنابراین ایجاد یک شبکه منسجم از متحدان آمریکا در غرب آسیا و جنوب آفریقا که از حمایت حضور نظامی کارآمد و پرتحرک آمریکا نیز برخوردار باشد، به صورت رکن اساسی این آیین سیاسی درآمد. نیکسون، سلاح قاطع خود را در برخورد با حوادث بحرانی که آمریکا را به مخاطره افکنده بود، سیاست خارجی منطقی قرار داد.

عربستان سعودی و ایران به‌عنوان دو قدرت منطقه‌ای در راستای منافع و اهداف آمریکا تلاش می‌کردند سیاست کلی حفظ وضع موجود را در منطقه دنبال نمایند. در واقع آن‌ها به نیابت از آمریکا تلاش می‌کردند در مقابل حرکت‌ها و جنبش‌هایی که رویکردی چپ‌گرایانه داشتند، موضع‌گیری کنند و در صورت نیاز وارد عمل شوند. این سیاست در دو بعد نظامی-امنیتی و اقتصادی انجام می‌شد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۳: ۱۱-۱۲). دکترین نیکسون به‌صراحت اعلام داشت که آمریکا به دولت‌هایی که با خطر روبرو هستند، کمک خواهد کرد و ابزار نظامی لازم را در اختیار آنان خواهد گذاشت. البته اگر ملل یاد شده، خواهان پذیرش مسئولیت تدارک اولیه نیروی انسانی لازم برای دفاع خودشان باشند. (ازغندی، ۱۳۷۸: ۳۳۵) بر همین اساس، سیاست‌هایی چهارگانه از سوی ایالات متحده در مواجهه با غرب آسیا تدوین شد: ۱- سیاست‌های حمایت‌گرایانه و نزدیک با دو کشور عربستان سعودی و ایران به‌عنوان بنیان‌های سازنده ثبات در غرب آسیا؛ ۲- حضور کم‌رنگ نیروی دریایی آمریکا در حد سه کشتی از واحد فرماندهی منطقه غرب آسیا؛ ۳- افزایش اقدامات دیپلماتیک در غرب آسیا و کمک‌های تکنولوژیک به دولت‌های مورد نظر؛ ۴- کاهش نفوذ سیاسی و امنیتی انگلستان در میان دولت‌های غرب آسیا.

۴. انقلاب اسلامی ایران، بیداری اسلامی و ظهور معادلات جدید منطقه‌ای

یکی از تأثیرگذارترین حوادث قرن بیستم، انقلاب اسلامی ایران در اواخر دهه هفتاد میلادی بود که در فضای اوج‌گیری جنگ سرد میان دو ابرقدرت شرق و غرب به وقوع پیوست. انقلاب اسلامی ایران از لحاظ ماهیت، دارای دو بعد مردم‌سالارانه و اسلامی بود که به موجب ماهیت اسلامی خود توانست تأثیرات گسترده‌ای را بر جنبش‌ها و تحولات منطقه غرب آسیا خود داشته باشد و به نوعی می‌توان از آن به‌عنوان جنبشی احیاگر در تاریخ معاصر یاد کرد. انقلاب اسلامی ایران نه تنها سبب تغییر نظام پادشاهی در ایران شد بلکه سبب تغییر معادلات در سطح منطقه و جهان نیز شد و تحولات جدیدی را برای منطقه رقم زد. پیروزی انقلاب اسلامی، نقطه عطفی برای احیای هویت دینی و نفی هرگونه خودباختگی بوده و این باور را در میان ملت‌های مسلمان ایجاد کرد که می‌توان با تکیه بر فرهنگ اصیل اسلامی و هویت دینی، سرنوشت خود را تعیین کرد. در واقع، انقلاب اسلامی مهم‌ترین حرکت سرنوشت‌ساز در طول تاریخ معاصر بوده و با هویت فرهنگ دینی خود موجب خیزش جنبش‌های اسلامی و نهضت‌های آزادی‌بخش در جهان شد (الفی، ۱۳۹۰: ۲۴). انقلاب اسلامی اندیشه و فرهنگ جهان استعماری و اندیشه انفعالی مسلمانان در برابر غرب را به چالش کشید و در تعارض با نظام بین‌الملل، ارزش‌ها و هنجارهایی را مطرح کرد که ضمن تعارض با منافع قدرت‌های حامی حفظ وضع موجود، باعث چالش در نظام بین‌الملل شد (طاهری، ۱۳۸۸: ۵). انقلاب اسلامی توانست از جنبه‌های ساختاری و کارکردی تأثیراتی فرهنگی را به منصفه ظهور رساند. از جنبه ساختاری، انقلاب اسلامی موجب ارتقای توان بازیگرانی نوین از جمله تمدن اسلامی، جهان اسلام، امت اسلامی، نهضت‌های آزادی‌بخش و ملت‌ها شد و نقش دین را به‌عنوان قدرتی تأثیرگذار بر پوشش‌های بین‌المللی آشکار ساخت.

تحولاتی در ایران آغاز شد که به تغییرات عمده‌ای، نه تنها در حکومت بلکه در کل جامعه آن کشور انجامید و پیامدهای آن مرزهای ایران را درنوردید و به بیرون از کشور رسید (لوئیس، ۱۳۷۸: ۲۵) پیروزی انقلاب اسلامی در ایران پیامدهای مستقیم و غیرمستقیمی برای نظام بین‌الملل، عناصر و فرآیندهای درونی آن داشت. خروج ایران از اردوگاه غرب و تقابل اساسی با نظام بین‌الملل، تأثیرات عمیقی بر معادلات منطقه‌ای وارد نمود. با پیروزی انقلاب، جنبش بیداری اسلامی وارد مرحله جدید شد و جهش توأم با عمق فکری را در جغرافیای اسلام به‌ویژه

در میان توده‌ها و لایه‌های خفته جوامع اسلامی به وجود آورد. به‌گونه‌ای که بیداری اسلامی از حالت دفاع انفعالی خارج و در موضع تهاجم فکری و رفتاری قرار گرفت و در اشکال جریان‌ها و نهادهای سیاسی و حتی جنبش‌های مقاومت ظاهر گشت. در واقع می‌توان انقلاب اسلامی ایران را نقطه آغازی در نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا به حساب آورد.

با فروپاشی شوروی در دهه نود میلادی، بحث ظهور قدرت هژمونیک در نظام بین‌الملل بیش‌ازپیش مطرح شد. در همین راستا، ایالات متحده با مطرح ساختن نظم نوین جهانی در صدد تقویت این خواسته گام برداشت. حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ و پس از حمله به افغانستان در سال ۲۰۰۱، اولین نمودهای اجرای این طرح بود. در پی این تحولات، ایالات متحده در صدد ایفای نقش قدرت هژمونیک جهانی در روابط بین‌المللی بود. این کشور با شعار «دمکراسی و آزادی» در صدد تغییر پویایی‌های سیاسی و اجتماعی حکومت‌ها در غرب آسیا برآمد. در همین راستا، طرح خاورمیانه بزرگ، برای نخستین بار در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲ توسط کالین پاول مطرح شد. با وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر، کاخ سفید با هدف تغییر در حاکمان سنتی غرب آسیا و هویت‌سازی جدید وارد عمل شد. در واقع، آمریکا در این مقطع، خود را در جهانی به ناگهان خطرناک‌تر شده احساس کرد. در نتیجه، پیگیری طرح خاورمیانه بزرگ با هدف اصلاحات سیاسی - اجتماعی و دموکراسی‌سازی در منطقه، مورد توجه جدی ایالات متحده قرار گرفت. طرح خاورمیانه بزرگ در قالب رویکردی به ظاهر اجتماعی، اما به‌شدت سیاسی امنیتی، در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. پس از ۱۱ سپتامبر، اهداف درازمدت امنیتی و اقتصادی ایالات متحده در غرب آسیا، منجر به اشغال افغانستان و عراق گردید. به‌رغم مشکلات جدی آمریکا در عراق و افغانستان، عملیاتی شدن طرح خاورمیانه بزرگ کماکان در دستور کار آمریکا قرار داشت و پیگیری می‌شد (Markakis, 2015: 109). در عین حال، عدم اشراف و توجه طراحان سیاست خاورمیانه بزرگ، بر عوامل جامعه‌شناختی در منطقه، تأثیرات شگرفی را بر سرنوشت طرح مزبور بر جای گذاشت تا جایی که مردم جهان عرب، در سال ۲۰۱۰، متأثر از «بیداری اسلامی» و یا به تعبیر آمریکا «بهار عربی»، به صحنه آمدند.

وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های مردمی در جهان عرب از اواخر سال ۲۰۱۰، در کشورهای عربی اقتدارگرا به‌عنوان متحدان استراتژیک واشینگتن، آمریکا را با شرایط و تغییرات جدیدی در غرب آسیا مواجه ساخت. شرایط و تحولاتی که با توجه به ویژگی‌های خاص خود از جمله

تقابل مردم با حکومت‌ها و دگرگونی در نظم منطقه‌ای، منافع استراتژیک ایالات متحده در منطقه را با چالش روبرو کرد و مقامات واشینگتن را وادار کرد تا در وضعیت پیچیده، متغیر و پیش‌بینی نشده به مدیریت تحولات و راهبردسازی بپردازند. نوع مواجهه آمریکا با روند تحولات، رویکرد رژیم‌های حاکم، آینده جنبش‌های مردمی و جایگزین‌های موجود، منافع و امنیت اسرائیل و تناقض بین منافع استراتژیک و اصول دموکراتیک از جمله موضوعات مهم پیش روی آمریکا بود (Pomante & Schraufnagel, 2014: 113).

از زمانی که موج تغییرات عربی از تونس آغاز شد، رهبران آمریکا رویکردهای متفاوتی را در قبال این دگرگونی‌ها اتخاذ نمودند و تلاش کردند تا با همراهی این تحولات، آن را مدیریت کرده و از این طریق مانع به خطر افتادن منافع بلندمدت آمریکا در غرب آسیا شوند. به باور برخی، با عنایت به تجربه آمریکایی‌ها از انقلاب اسلامی ایران و تحولات پس از آن، واشینگتن در جریان این دگرگونی‌ها به ظاهر سعی کرد با فاصله گرفتن از رژیم‌های دیکتاتوری، از تکرار مجدد تجربه ایران جلوگیری به عمل آورد. در این میان اگرچه آمریکایی‌ها در ظاهر با برخی از مطالبات انقلابیون و قیام‌های عربی همراه شدند، اما این به معنای تفوق ارزش‌های دموکراتیک بر منافع استراتژیک در اندیشه راهبردی این کشور نبود. در واقع، عمق اعتراضات و موج گسترده قیام‌ها امکان تداوم حمایت از رژیم‌های خودکامه را در عین حفظ منافع استراتژیک برای رهبران آمریکا غیرممکن می‌ساخت. به همین دلیل در سال‌های بعد، آمریکا سیاست‌های چندگانه و بعضاً متناقضی را در قبال تحولات در کشورهای مختلف عربی، تحت عنوان ایجاد خاورمیانه جدید در پیش گرفت. این سیاست‌ها طیف متنوعی از اقدامات از تلاش برای مدیریت و مهار تحولات در تونس و مصر گرفته تا مداخلات در قبال سرکوب مخالفان حکومتی در بحرین و یمن و نهایتاً حمایت جدی از تغییر رژیم و براندازی در لیبی و سوریه را شامل می‌شد (دوست محمدی و الغبان، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

۵. مؤلفه‌های نظم پیشین منطقه‌ای

به منظور سخن گفتن از نظم در حال شکل‌گیری در غرب آسیا و در دهه دوم قرن بیست و یک ضروری است تا به در ابتدا به مؤلفه‌های نظم پیشین که در این منطقه وجود داشته است، پرداخته شود. این نکته را باید در نظر داشت که سخن گفتن از استقرار نظم نوین منطقه‌ای زود است و

این پژوهش از دوره‌گذاری صحبت می‌کند که در آن، برخی از این مؤلفه‌ها کم‌رنگ و برخی دیگر از میان برداشته شده است.

۵-۱. حضور مداخله‌جویانه قدرت‌های غربی در غرب آسیا

با نگاهی به تاریخ معاصر غرب آسیا و نظم‌های شکل گرفته در طول سده‌های بیستم و بیست‌ویک می‌توان یکی از ویژگی‌های اصلی این نظم‌ها حضور مداخله‌جویانه قدرت‌های غربی عنوان کرد. در این برهه زمانی، تصمیمات سرنوشت‌سازی بدون حضور ملت‌های غرب آسیا برای منطقه از سوی قدرت‌های غربی اتخاذ شد. در واقع حضور قدرت‌های پیروز جنگ‌های جهانی در مرزبندی‌های غرب آسیا زمینه ده‌ها سال تنش، ناامنی و بحران را در منطقه به وجود آورد. لذا در میان علل مختلفی که می‌توان در تشریح بحران‌های غرب آسیا عنوان داشت، بی‌شک مداخله قدرت‌های امپریالیستی از سایر عوامل مهم‌تر و تأثیرگذارتر است. در واقع، این مداخلات امکان تمرین و آموزش سیاسی مشارکت مردمی و ساختارمند کردن همکاری‌ها جهت توسعه را در هیئت‌های حاکمه کشورهای منطقه از بین می‌برد و موجب می‌شود تا در چارچوب سیاست‌های قدرت‌های بزرگ حرکت کنند که البته با توجه به ملاحظات و منابع آن قدرت‌ها و نه لزوماً نیازمندی‌های کشورهای منطقه طراحی می‌شود.

ایالات متحده آمریکا مهم‌ترین و بانفوذترین قدرت فرا منطقه‌ای در غرب آسیا است. سابقه مداخله این کشور در غرب آسیا به دوره جنگ سرد بازمی‌گردد. قراردادهای نظامی و امنیتی با حکومت شاهنشاهی ایران، عربستان، بحرین، قطر و ترکیه، زمینه حضور نظامی این کشور را فراهم آورده بود که به واسطه نبرد تمام‌عیار با مارکسیسم و شوروی تعبیر می‌شد. بعد از فروپاشی شوروی نیز با اشتباه استراتژیک صدام در اشغال کویت (۱۹۹۱) زمینه بازگشت این کشور به منطقه محیا شد. به واسطه حملات یازده سپتامبر و به دنبال آن اشغال دو کشور افغانستان و عراق حضور این کشور در منطقه بیش از پیش افزایش یافت. بعد از اشغال عراق، ایالات متحده تلاش کرد تا نظم غرب آسیا را در جهت منافع خود و متحد استراتژیکش، یعنی اسرائیل پیش ببرد و بر این اساس مجموعه‌ای از برنامه‌ها را در قالب طرح «خاورمیانه بزرگ» به آن‌ها تحمیل کرد (محمدیان، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

آمریکا در برخی پروسه‌های سیاسی داخلی کشورهای منطقه نقش مخرب‌ی ایفا کرده

است. در عراق و لبنان به واسطه اقدامات آمریکا پروسه سیاسی با عدم توفیق همراه بوده است. برخی اقدامات واشنگتن در عراق همچون مسلح کردن قبایل، تحت فشار قرار دادن دولت‌های دموکراتیک این کشور، چشم‌پوشی از اقدامات شرکت‌هایی چون بلک و اتر و تلاش برای به انزوا کشاندن بسیج مردمی عراق موجب پیچیده‌تر شدن اقدامات سیاسی در عراق شده است. ایجاد فضای تنش آلود در روابط ایران و کشورهای همسایه بالأخص کشورهای عربی، از دیگر سیاست‌های مداخله‌جویانه ایالات متحده در غرب آسیا بوده است. کاخ سفید کشورهای عربی از خطر ایران هسته‌ای و سپس ایران موشکی هراسانده است. این استراتژی نقش تعیین‌کننده‌ای در فاصله گرفتن دو سوی خلیج فارس داشته است و همچنین سپس خریدهای سنگین تسلیحاتی رژیم‌های عربی از کشورهای بیگانه شده است.

۵-۲. کاستن از نقش مذهب در فرهنگ اجتماعی و سیاسی (سکولار شدن منطقه)

هم‌زمان با شکل‌گیری و تسلط مدرنیته در غرب، بسیاری از دانشمندان جهان اسلام در دهه‌های اخیر به ضرورت آمیختن ایمان دینی با آگاهی عقلی و شناخت علمی جهان و مبارزه با جهل مذهبی پرداختند. این اندیشمندان در نظر داشتند تا با طرح اندیشه‌های جدید، باورهای مذهبی را بیش از پیش تقویت کرده و در برابر سکولاریسم به‌عنوان پدیده‌های غربی و همچنین در مقابل استعمار کشورهای غربی بایستند. البته در همین اثنا برخی دیگر از اندیشمندان خواستار حرکت در مسیر مدرنیته غربی شدند. بر همین اساس در دهه‌های اخیر تلاش‌هایی از طرف روشنفکران مخالف و طرفدار سکولاریسم برای رهایی از استعمار غرب، عقب‌ماندگی و بهبود وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی مسلمانان صورت گرفت (ساجدی، ۱۳۹۴: ۷۱-۷۲). با شکل‌گیری و تقویت جریان‌های سکولاریستی در مناطق مختلف دنیا از جمله غرب آسیا، برخی از اندیشمندان اسلامی با این پدیده به‌مواجهه پرداختند. تقریباً از نیمه‌های دوم قرن نوزدهم به بعد در سرزمین‌های اسلامی جدال بر سر جدایی دین از سیاست و جدا نبودن دین اسلام از سیاست بین علمای دینی و برخی از روشنفکران شدت گرفت و این معادله هنوز ادامه دارد و در دهه‌های اخیر بر دامنه آن افزوده شده است. تلاش برای دین‌زدایی از ساحت اجتماعی و سیاسی در غرب آسیا تا پیش از انقلاب اسلامی ایران و حتی تا دهه‌های بعد از سوی غالب کشورهای منطقه دنبال شده است. به همین سبب می‌توان آن را یکی از مؤلفه‌های اساسی نظم

پیشین منطقه‌ای به حساب آورد. این تحولات بعدی بود که در سایه امواج انقلاب اسلامی ایران، فرآیند سکولار شدن جوامع غرب آسیا که از هر دو سطح حکومتی و اجتماعی دنبال می‌شد با چالشی جدی مواجه ساخت. چراکه نیروهای مختلفی از میان ملت‌های مختلفی برخاسته بودند که با پشتوانه اجتماعی گسترده خواهان بازگشت دین به ساحت اجتماعی و سیاسی در کشورهای خود بودند. بیداری اسلامی که به دنبال خودسوزی محمد بوعزیزی از تونس آغاز شد به زودی امواج خود را به سایر کشورهای مسلمان‌نشین منطقه رسانید و مجادله بر سر دین زدایی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی را تشدید کرد.

۵-۳. منازعات فرقه‌ای و فرسایشی

منازعات فرقه‌ای و فرسایشی در غرب آسیا نتیجه مشکلات ساختاری و درونی منطقه از یک سو و مداخله جویی‌های قدرت‌های بیگانه از سوی دیگر عنوان کرد. در واقع نباید این نکته را از خاطر دور داشت که هرچند ملت‌های غرب آسیا از برخی مشکلات درونی در مرزهای خود و در رابطه با ملت‌های دیگر منطقه رنج می‌برند، اما نباید نقش قدرت‌های غربی را در دامن زدن به این منازعات نادیده گرفت. به عبارتی دیگر این قدرت‌های مداخله جوی غربی بوده‌اند که از سوی معماری غرب آسیا را پس از پایان جنگ جهانی اول بدون در نظر داشتن ملاحظات درونی ترسیم کردند و از سوی دیگر با دامن زدن به منازعات فرقه و فرسایشی سبب منطقه‌ای ضعیف شده‌اند و در نتیجه توانسته‌اند منافع خود را در منطقه دنبال کنند. این در حالی بوده است که غالب ساکنان منطقه پیرو دین اسلام بوده و دارای اشتراکات دینی کافی برای اتحاد و همبستگی هستند. از سوی دیگر، طایفه‌گرایی یکی دیگر از مهم‌ترین موانع شکل‌گیری دولت‌های قوی در ملت‌های منطقه غرب آسیا بوده است. در میان ملت‌های منطقه غرب آسیا، تعلقات مذهبی و طایفه‌ای یکی از مهم‌ترین عوامل اجتماعات انسانی محسوب می‌شود. طایفه‌گرایی قوی، سبب می‌شود تا دولت مستقر بیش از پیش ضعیف شده و در نتیجه امکان مداخله نفوذ مجدد قدرت‌های بیگانه در امور این کشورها فراهم می‌شود. به عبارتی نوعی چرخه میان طایفه‌گرایی و مداخله جویی قدرت‌های غربی به وجود آمده است.

یکی از مهم‌ترین عوامل ظهور تروریست‌هایی نظیر داعش در غرب آسیا سرنگونی دولت صدام حسین است که فارغ از درستی یا نادرستی این اقدام، دولت ضعیفی در این کشور روی

کار آمد که قادر به برخورد با گروه‌های تروریستی نبود. مداخله نظامی آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ زمینه‌ساز انتقال افراطیون و تروریست‌ها از مناطق مختلف جهان به عراق و سوریه شد. حمله نظامی آمریکا به عراق، چنان‌که انتظار می‌رفت، از یکسو دیکتاتوری صدام حسین را نابود و از سوی دیگر، نیروی برانگیزنده تضادها و بحران‌های قومی، مذهبی و طبقاتی سرکوب شده در طول چند دهه را آزاد کرد و به پهنه سیاسی این کشور راه داد (مهربان، ۱۳۸۷: ۳۲). بنابراین بی‌شک سر برآوردن و گسترش بنیادگرایی دینی، یکی از پیامدهای حمله آمریکا به کشورهای غرب آسیا بوده است. شرایط پس از حمله آمریکا به افغانستان و عراق نشان می‌دهد که جنگ علیه تروریسم نه تنها موفق نبوده، بلکه اندیشه‌های تروریستی را در سطح منطقه تقویت کرده است. آمریکا جهان را با شعار مبارزه با تروریسم فریب داد، در حالی که هیچ‌گونه اقدام واقعی علیه افکار تروریستی و زمینه‌های پدیدآورنده تروریسم انجام نداد.

۵-۴. نقش برجسته پادشاهی‌های خودکامه

یکی از چالش‌های دموکراسی را باید در ماهیت حاکمیت، ساخت و جوهر حکومت و قدرت سیاسی جستجو نمود. در صورتی که نتوان حاکمیت را به معنی دقیق کلمه به مردم نسبت داد و حاکمیت به یک خاندان یا دودمان تعلق داشته باشد و منابع کسب قدرت در انحصار اشرافیت دودمانی باشد، زمینه برای ظهور دقایق و ارکان اقتدارگرایی فراهم می‌گردد. در واقع یکی از عوامل مهم نارضایتی مردم عرب، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم و نهادها و احزاب خاص و در عین حال، بی‌توجهی به نیازهای مردمی در این کشورها بوده است. در این رابطه، ساختار سیاسی حاکم و نخبگان کشورهای عربی نتوانسته‌اند توسعه سیاسی و اقتصادی را حتی در حد پایین‌ترین شاخص‌ها برای جامعه فراهم کنند. قدرت سیاسی یکسره در دست رهبران سیاسی مستبد و نخبگان وابسته به قدرت، متمرکز بوده و مردم سنگین‌ترین فشارهای سیاسی را تحمل کرده‌اند. هرم قدرت و امتیازات در کشورهای عربی، تقریباً شبیه به هم تقسیم‌بندی می‌شود.

یکی از راهبردهای اصلی قدرت‌های امپریالیستی برای ضعیف نگه داشتن غرب آسیا، حمایت از دولت‌های اقتدارگرا و استبدادی در منطقه بوده است. غرب علی‌رغم داعیه حقوق بشر و انتخابات دموکراتیک در جهان، همواره در تلاش بوده است تا از

خواست ملت‌ها به نفع منافع امپریالیستی خود صرف‌نظر کند. این راهبرد تا زمان حاضر نیز ادامه داشته و نوعی رابطه حامی-پیرو را در غرب آسیا شکل داده است. در واقع پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و ایجاد دولت-ملت‌های جدید در غرب آسیا دو مؤلفه برای ثبات این کشورها شدیداً نیاز بود: اول تزریق ایدئولوژی ناسیونالیستی در میان کشورهای تازه شکل گرفته که دارای مرزهای نامتناجس بودند و دوم، حمایت‌های قدرت‌های خارجی برای ثبات بخشی به این کشورها (Cohen, 2014: 122). اگرچه از طریق رابطه حامی-پیرو حکومت‌های اقتدارگرای منطقه قادر هستند خود را در قدرت نگه دارند اما این سرمایه‌های سرزمین‌های منطقه است که به راحتی در اختیار قدرت‌های غربی قرار گرفته و فضای لازم را برای حضور آن‌ها مهیا می‌کند.

۵-۵. تأکید بر جهانی شدن

جهانی شدن دولت را به شیوه‌های متفاوتی به چالش می‌طلبد. حاکمیت ارضی به واسطه مسائلی متعددی محو می‌گردد و باعث تضعیف ظرفیت آن شده و توانایی دولت جهت کنترل و حراست از سرزمین و مردمش کاهش یافته است. بنیادگرایی سلفی مهم‌ترین و شاید ناگوارترین تأثیر جهانی شدن بر غرب آسیا بوده است. هرچند که این پدیده دارای سابقه طولانی در جهان اسلام بود و از سوی دیگر فرهنگ‌ها و ادیان نیز گرایش به بنیادگرایی دیده می‌شود اما تبدیل بنیادگرایی سلفی به یک پدیده بین‌المللی و بسیار تعیین‌کننده در مخاصمات امروزه منطقه مربوط به دوران جدید و احتمالاً از تأثیرات مخرب جهانی شدن در منطقه است. فارغ از اینکه جهانی شدن چگونه در غرب آسیا درک می‌شود، در طی چند دهه اخیر عملکرد منطقه در مقایسه با مناطق دیگر در جهانی شدن رضایت‌بخش نبوده است. از دیگر سو، در ادبیات جهانی شدن در خصوص رابطه میان جهانی شدن و ثبات اقتصادی-سیاسی این دیدگاه وجود دارد که جهانی شدن اقتصاد از طریق تغییر سریع سیاست‌گذاری‌های اقتصادی، ثبات سیاسی را در کشورهای در حال توسعه در منطقه را به خطر انداخته است (شهابی و عباسی، ۱۳۹۵: ۱۷۸).

اگر از رویکرد اقتصاد سیاسی به فرآیند جهانی شدن در منطقه غرب آسیا بنگریم، متوجه این حقیقت خواهیم شد که بر اساس تقسیم‌کار جهانی ناشی از جهانی شدن، منطقه غرب آسیا محل تأمین مواد خام مورد نظر اقتصادهای پیشرفته بوده است. علاوه بر این، این منطقه به عنوان بازاری

برای فروش محصولات کشورهای صنعتی در نظر گرفته شده است. در این صورت می‌توان ادعا کرد که نه تنها جهانی شدن برای غرب آسیا مفید نبوده، بلکه سبب شده تا منطقه عملاً از چرخه توسعه عقب بماند. لذا هرچند جهانی شدن، دارای اثرات سودمندی برای منطقه است اما اگر تنها سبب تبدیل منطقه به محل تأمین مواد اولیه و بازار فروش شود، این روند پیامدهای طولانی مدت زیان باری را برای ملت‌های منطقه به دنبال خواهد داشت.

۶. مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری

پس از بررسی مؤلفه‌های نظم پیشین منطقه‌ای در غرب آسیا، می‌توان به مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری در منطقه پرداخت. این مؤلفه‌های به تدریج در حال جایگزینی با مؤلفه‌های پیشین هستند.

۶-۱. مقابله با نقش مداخله‌جویانه قدرت‌های بیگانه

یکی از ویژگی‌های نظم در حال شکل‌گیری در غرب آسیا، مقابله با سیاست‌های مداخله‌جویانه قدرت‌های غربی در امور ملت‌های منطقه بوده است؛ به گونه‌ای که روزبه‌روز از میزان نفوذ قدرت‌هایی نظیر آمریکا، انگلستان و فرانسه در میان کشورهای منطقه کاسته می‌شود و در عوض این بازیگران منطقه‌ای هستند که امور ملت‌های خود را به دست می‌گیرند (Ehteshami & Hinnebusch, 2002: 49). از نتایج کاسته شدن از مداخله‌جویی‌های قدرت‌های بیگانه ایجاد ثبات نهادینه شده منطقه‌ای خواهد بود. حوادث به وقوع پیوسته بعد از بیداری اسلامی، از جمله شکست پدیده فراملی داعش، شکست طرح‌های عربستان در یمن، پروژه‌های متعدد ناامن سازی اعضای محور مقاومت از حقایق پرده برداشته که برای بار دیگر تحلیل‌گران منطقه را به لزوم بازنگری در مفاهیم قدرت، امنیت و ثبات در غرب آسیا و جهان اسلام وادار ساخته است. قدرت‌گیری محور مقاومت که کارایی خود را در حل بحران‌های منطقه به خوبی نشان داده، سبب شده تا مثلث عربی-غربی-عبری به دنبال موازنه سازی نامتجانسی در منطقه گام بردارد. هرچند این ائتلاف در کوتاه‌مدت می‌تواند منافی در پی داشته باشد؛ اما بعید به نظر می‌رسد که شکاف‌های اجتماعی-سیاسی ناشی از آن، غرب آسیا و شمال آفریقا را آستان حوادثی تازه نکند. در این میان می‌توان ادعا کرد که بیشتر طرح‌ها و برنامه‌های ترسیم شده غرب برای منطقه غرب آسیا با شکست مواجه شده است.

دخالت آمریکا نیز در منطقه غرب آسیا از طریق متحدان منطقه‌ای و محلی خود چندان موفقیت‌آمیز نبود، زیرا متحدان آمریکا در برآورده کردن نقش‌های محول شده به آن‌ها از سوی آمریکا ناکام ماندند و سرانجام نهادهای تصمیم‌گیر در کاخ سفید به این نتیجه رسیدند که حضور آمریکا در منطقه کاهش پیدا کند و به دنبال جایگزین‌های دیگری برای جبران خسارت‌های خود و بازآرایی موضع جدید یعنی همان چرخش به سمت پاسیفیک یا همان بازگشت دوباره به حیاط‌خلوت سابق خود باشند. لذا می‌توان نتیجه گرفت، شکست‌های غرب در منطقه که جدیدترین آن‌ها شکست، در سوریه بود پیامدهای قطعی و راهبردی بر تمام ساختارهای نظام بین‌المللی خواهد گذاشت. به نظر می‌رسد نظام بین‌المللی به شکل جدی به سمت نظام چندقطبی شدن پیش می‌رود و اکنون این فرصت را برای قدرت‌ها، حکومت‌ها و تشکل‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و در صدر آن‌ها چین و روسیه فراهم می‌کند که نقش مؤثرتری در منطقه ایفا کنند و نکته مهم‌تر اینکه هژمونی یا قدرت آمریکا دیگر جایگاهی در تصمیم‌گیری‌های جنگ، صلح و یا تصمیمات پولی و فرهنگی در منطقه نداشته باشد.

۶-۲. افزایش اسلام‌گرایی

بازگشت یا احیای دین در دهه‌های اخیر، محدود به عرصه روابط بین‌الملل نبوده است؛ بلکه روندی فراگیر بوده که در ابعاد مختلف حیات بشر آثار خود را نشان داده است. دین‌گرایی اخیر، محدود به ابعاد فردی و خصوصی زندگی انسان نیست، بلکه جلوه‌های اجتماعی و سیاسی بارزی دارد. در این روند، نقش اعتقادات، شعائر، رویه‌ها و گفتمان‌های دینی در جهت‌دهی به زندگی بشر، از جمله در عرصه سیاست، به طرز محسوس پیرنگ شده است؛ به نحوی که برآیند آن‌ها را در فعالیت شبکه‌ها و گروه‌های غیردولتی، احزاب سیاسی و سازمان‌های غیررسمی یا رسمی کشورهای منطقه می‌توان دید.

ظهور انقلاب اسلامی ایران سبب تقویت گفتمان‌های معتقد به اسلام سیاسی در منطقه غرب آسیا شد. در واقع قبل از انقلاب اسلامی ایران دولت‌های منطقه در حال تسلیم به این عقیده خطرناک بودند که تنها راه توسعه و ترقی نمونه‌برداری از الگوهای توسعه غیربومی - غالباً غربی - است که از مفاهیم دینی و مذهبی تهی است. به این ترتیب تنها راه توسعه کنار گذاشتن دین (به عنوان عاملی در عقب‌گرد توسعه‌ای) عنوان می‌شد؛ اما انقلاب اسلامی با ارائه

روایتی اسلامی از توسعه سبب ظهور و تقویت سایر روایت‌های اسلام سیاسی در غرب آسیا شد. حضور و پیشرفت این روایت از اسلام در غرب آسیا یکی از ظرفیت‌های منطقه برای توسعه پایدار خواهد بود.

یکی از مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری در غرب آسیا، افزایش موج اسلام‌گرایی در میان ملت‌ها و دولت‌های منطقه بوده است. از دیرباز تاکنون اسلام در این منطقه حضور داشته و اکثریت عظیمی از جمعیت این کشورها گرایش ویژه‌ای به اسلام دارند و این دین را بخش مهمی از هویت ملی خود می‌دانند. در حقیقت آن‌ها، فارغ از ملاحظات نژادی و قومی و ملی و زبانی، در یک نظام واحد به نام امت قرار می‌گیرند. آن‌ها به‌ویژه با داشتن آیین مشترکی چون اسلام می‌توانند به صورت بالقوه مستعد بیش‌ترین همگرایی در قالب تحقق امت واحد در میان خود باشند؛ بنابراین، یکی از ویژگی‌های مهم غرب آسیا در دهه اخیر پر رنگ شدن فضایی هویتی، اسلامی، اعتقادی و هنجاری است. (گوهری مقدم و بشیری لاحقی، ۱۳۹۶: ۸۳). در دهه اخیر اسلام‌گرایی در میان ملت‌ها و بازیگران منطقه‌ای، در تحولات منطقه به‌وضوح خود را نشان داده است؛ زیرا نه تنها پارادایم اسلام‌گرایی و نقش و فعالیت‌های جریان‌های اسلام‌گرا را در سطح جهان اسلام و به‌ویژه غرب آسیا و شمال آفریقا افزایش داده، بلکه باعث تقویت و ارتقای هویت دینی در منطقه نیز شده است. محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی کوشیده است تا با تکیه بر احیای ارزش‌های اخلاقی و دینی، زمینه لازم را برای افزایش اسلام‌گرایی به‌عنوان مؤلفه‌ای بنیادین در نظم در حال شکل‌گیری در غرب آسیا فراهم کند.

۳-۶. حل منازعات از طریق نیروهای منطقه‌ای

یکی دیگر از مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری در غرب آسیا، توانمندی منطقه در حل منازعات از طریق نیروهای برآمده از میان ملت‌های منطقه است. در دهه‌های پیشین، کشورهای منطقه برای حل منازعات و کشمکش‌های داخلی و منطقه‌ای نیازمند مداخله نیروهای فرا منطقه‌ای بودند و بدون حضور این نیرو قادر به برطرف ساختن این منازعات نبودند. مصداق اصلی این نیروهای منطقه‌ای، محور مقاومت است که با بسیج سیاسی-اجتماعی ملت‌های منطقه ایجاد شده است و در برهه‌های مختلف توانسته توانمندی‌های خود را بروز دهد (Anderson, 2020: 7). بررسی مواجهه محور مقاومت با گروه تروریستی داعش، به‌عنوان یک

پدیده پیچیده، قدرتمند و فرا منطقه‌ای می‌تواند در شناخت این مؤلفه راهگشا باشد. درحالی‌که پس از ظهور و پیشروی سریع داعش در شهرها و مناطق مختلف عراق و سوریه بسیاری از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم به حمایت از آن پرداختند و برخی نیز نظاره‌گر تحولات بودند، محور مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران مهم‌ترین کنش‌گر فعال منطقه‌ای بود که به حمایت از کشورهای عراق و سوریه شتافت و با اتخاذ تدابیری ضمن جلوگیری از پیشروی داعش نقش مهمی در بازپس‌گیری و آزادسازی مناطق تحت اشغال این گروه تروریستی ایفا نمود. علاوه بر عراق، بار اصلی مقابله با گروه تروریستی داعش در سوریه را محور مقاومت بر عهده گرفت (بصیری و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۲).

نقش آفرینی مؤثر محور مقاومت در قالب بسیج‌های سیاسی-اجتماعی در غرب آسیا، مانع از حضور گسترده بازیگران غربی به‌ویژه آمریکا در منطقه به بهانه مبارزه با تروریسم شد که از جنبه راهبردی برای منافع بلندمدت منطقه حائز اهمیت بوده است. هرچند که در این معرکه رسانه‌های غربی و عربی وابسته به رژیم صهیونیستی با بهره‌گیری از فضاسازی رسانه‌ای سعی در زیر سؤال بردن ماهیت عملکرد نیروهای مقاومت داشتند، اما نقش آفرینی برجسته عملیاتی و نظامی این نیروها در صحنه تحولات منطقه‌ای به حدی چشمگیر بود که نه تنها افکار عمومی منطقه بلکه بسیاری از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به آن اذعان و نقش این نیرو در شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های داعش را اساسی دانستند. از سوی دیگر همگان می‌دانند که تفکر مقاومت جایگاهی اساسی در تشکیل و نقش آفرینی جریان‌هایی همچون حشدالشعبی عراق، بسیج مردمی سوریه و همچنین انصار الله یمن دارد که امروزه به بازوهای اصلی ارتش‌های این کشورها در آزادسازی بسیاری از مناطق اشغالی از دست نیروهای دست‌نشانده و تروریستی تبدیل شده‌اند.

۴-۶. افزایش نقش مردم در حکومت

یکی از مؤلفه‌های نظم در حال شکل‌گیری در منطقه غرب آسیا، حرکت به سوی مردم‌سالاری بوده است. ملت‌های غرب آسیا به سبب موانع متعددی که ذکر برخی از آن‌ها در قسمت‌های پیشین این فصل رفت، برای دهه‌های متمادی از مشارکت سیاسی حقیقی و در نتیجه حکومت‌های مردم‌سالار بی‌بهره بوده‌اند. در پی بیداری اسلامی در منطقه غرب آسیا، اراده‌ی ملت‌های منطقه

بر آن بوده است که نظام سیاسی بر مشارکت عمومی استوار باشد. در واقع یکی از خواست‌های عمومی جوامع غرب آسیا و شمال آفریقا در بیداری اسلامی دستیابی به حکومت‌های دموکراتیک بود (Inbar, 2013: 12). هرچند در گذر دهه‌ها، حکومت‌ها در کشورهای عربی غرب آسیا بر پایه‌ی رانت جویی و سوارشدن بر موج ناسیونالیسم، سوسیالیسم، یا ایدئولوژی‌های دروغینی چون ایدئولوژی حزب بعث، از پا گرفتن نیروهای مستقل در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی جلوگیری می‌کردند و کمابیش بر همه‌ی زمینه‌ها چنگ انداخته بودند، اما تحولات بیداری اسلامی، سبب تغییرات مهمی در منطقه شد. در این میان به چهار عامل اصلی که سبب افزایش نقش مردم در امور کشورهای منطقه شده، پرداخته می‌شود.

۱) **جهانی شدن:** هرچند جهانی شدن دارای چالش‌های بنیادینی برای منطقه بوده و ملت‌های منطقه امروز به منطقه‌گرایی روی آورده‌اند اما جهانی شدن فرصت‌های نوینی را نیز فراهم آورده است. در کشورهای عربی غرب آسیا نیز جهانی شدن نقشی برجسته در آگاهی فردی و جمعی مردمان و آشکار شدن خواست‌های مدنی آنان بازی کرده است. به سخن دیگر، افزایش آگاهی مایه‌ی جنبش آزادی‌خواهی در این کشورها شده است (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۲۸).

۲) **تکنولوژی‌های تازه‌ی رسانه‌ای:** در دوران جهانی شدن، رسانه‌ها نقشی ویژه در کشورهای عربی غرب آسیا داشته‌اند و می‌توان گفت که زمینه‌ساز و پیش برنده و تقویت‌کننده‌ی ارزش‌های دموکراتیک و خواست‌های مدنی بوده‌اند. برای نمونه، شبکه‌های اجتماعی اثری شگرف در افزایش آگاهی و دگرگون شدن جهان‌بینی افراد داشته است. نقش این فناوری‌های تازه‌ی رسانه‌ای را در دگرگونی‌های اخیر در کشورهای عربی و برافتادن کسانی چون حسنی مبارک، علی عبدالله صالح، قذافی و زین العابدین بن علی، به‌روشنی دیده‌ایم. پیامد گسترش کاربرد فناوری‌های رسانه‌ای، چه بسا این باشد که حکومت‌ها در غرب آسیا زودتر به سوی کاهش فساد و شفاف‌سازی فرایند حکومت‌مداری بروند (فیرحی، ۱۳۷۹: ۵۷).

۳) **پشتیبانی سازمان‌ها و نهادهای فراملی:** نهادهایی بین‌المللی مانند «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» وجود نظام دموکراتیک در یک کشور را یکی از شرط‌های عضویت یا اعطای کمک به آن کشور می‌دانند و از همین رو برای تقویت جامعه‌ی مدنی و آزادسازی سیاسی، فشارهایی از بیرون نیز وجود داشته است و دارد. هرچند این فشارها که از سوی دولت‌های غربی و سازمان‌های بین‌المللی پشتیبان حقوق بشر وارد شده تأثیر شگرفی نداشته، اما سبب شکل‌گیری

برخی سازمان‌های غیردولتی و زمینه‌های مشارکت عمومی در این کشورها شده است (هاکسلی، ۶: ۱۳۸۹).

۴) انقلاب اسلامی ایران و ارائه الگویی از مردم‌سالاری مبتنی بر دین: تا پیش از انقلاب اسلامی ایران، ترکیه به‌عنوان الگویی از یک کشور مسلمان که به‌سوی مدرنیته در حرکت است، شناخته می‌شد. رویکرد ترکیه به اسلام، رویکردی سکولار بود و بدیلی در منطقه برای خود نداشت. پیروزی انقلاب اسلامی ایران، الگوی جدیدی از مردم‌سالاری دینی را برای سایر ملت‌های منطقه فراهم کرد که در ضمن ایجاد زمینه‌های دموکراتیک، از آموزه‌های اسلامی برای حکمرانی بهره می‌برد. با گذشت بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی و افزایش دستاوردهای جمهوری اسلامی با وجود تحریم‌ها، موانع و چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، ملت‌های منطقه بیش‌ازپیش، حکومت‌های اقتدارگرای خود را جهت نیل به مشارکت مدنی و اسلام‌خواهی تحت فشار قرار داده‌اند. به‌عبارتی دیگر انقلاب اسلامی سبب افزایش آگاهی ملت‌های منطقه شده است و این نمود را در تحولات دهه دوم قرن حاضر شاهد بوده‌ایم (شمشادی، ۹: ۱۳۹۳).

۶-۵. تأکید بر منطقه‌گرایی

در جغرافیای سیاسی، دیدگاه‌های گوناگون درباره منطقه و منطقه‌گرایی وجود دارد. در تعریفی کلی، منطقه‌گرایی عبارت است از توجه ویژه به یک فضای جغرافیایی مشخص که دارای ویژگی‌های مشترک بوده و بهترین مکان برای تحقق اهداف، منافع و آرمان‌های چند ملت است (نقیب زاده، ۶: ۱۳۸۲). مهم‌ترین وجه مشترک میان کشورهای تجدیدنظرطلب در غرب آسیا، نگاه تجدیدنظرطلبانه نسبی همه آن‌ها به توزیع قدرت، نفوذ و نقش و آرایش حاکم بر نظام بین‌الملل است؛ زیرا اعضای این گروه‌بندی هریک به میزانی و با دیدگاهی از وضع موجود نظام بین‌الملل و شیوه توزیع نقش و نفوذ و قدرت در آن ناخرسند می‌نمایند و در این رهگذر، با برخی نوسانات به ایفای نقشی متناسب با وزنه اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیکی خود می‌اندیشند. این امر، اقبال به بازنگری نظم اقتصادی جهان را در پی داشته است. جانب‌داری از چندجانبه‌گرایی، اصلاح نهادهای اقتصادی بین‌المللی به منظور افزایش سهم و آرای قدرت‌های نوظهور در نهادهای اقتصادی و مشارکت در مدیریت و حکمرانی جهانی از نمادهای عینی فراخوان

بین‌المللی این قدرت‌ها در مرحله فعلی است. طرح مضامینی مانند باز توزیع قدرت جهانی و ارتقاء همکاری جنوب - جنوب، نمایانگر نقدهای هنجاری این قدرت‌ها بر نظم موجود است.



پس از بیداری اسلامی، ملت‌های منطقه غرب آسیا با برخورداری از مؤلفه‌های یک منطقه، تلاش کرده‌اند تا اصالت، هویت و فضای مشخص و استعداد قابل توجه برای توسعه و پیشرفت خود را بازیابند. حوزه تمدنی غرب آسیا با به کارگیری الگوی ناشی از همکاری‌های دسته‌جمعی و ظرفیت‌های فراوان خود، می‌تواند به منطقه‌ای تأثیرگذار و مستقل در جامعه جهانی تبدیل شود. این منطقه دارای توانمندی‌های زیادی در حوزه‌های مختلف مرتبط با ایران یعنی حوزه قفقاز و آناتولی، دریای خزر، آسیای مرکزی و حوزه خلیج فارس است. منطقه غرب آسیا، در مجموعه‌ی منطقه‌ای قرار دارد که هدف نهایی آن، صرفاً تحقق صلح منفی است؛ اما می‌توان قدم‌هایی را به سمت صلح مثبت نیز برداشت. در این میان، نباید به روند همگرایی در این منطقه کمال‌گرایانه نگریست، زیرا موانع و چالش‌های بسیار زیادی برای تحقق روند همگرایی وجود دارد (سیمبر، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۲۶). در نظم نوین در حال شکل‌گیری، همگرایی میان بازیگران دولتی و غیردولتی منطقه شتاب بیشتری گرفته است. هرچند این همگرایی بیشتر گروه‌بندی‌های ایدئولوژیک بوده اما به نظر می‌رسد هم‌راستا با خروج نیروهای بیگانه از منطقه همگرایی کشورهای محور مقاومت نقش برجسته‌ای را در روند همگرایی میان ملت‌های منطقه بازی کنند.

۷. راهبرد مقاومت فعال در سیاست خارجی منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای

جمهوری اسلامی ایران در مسیر شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا، موضعی فعال اتخاذ کرده و کوشیده است تا نظم مطلوب خود را از طریق اقداماتی تحقق بخشد. در ادامه به این اقدامات اشاره می‌شود.

۷-۱. حمایت از جنبش‌های سیاسی-اجتماعی

حمایت از جنبش‌های سیاسی-اجتماعی یکی از اقدامات جمهوری اسلامی ایران بوده که بعد از بیداری اسلامی بروز بیشتری پیدا کرد. راهبرد جمهوری اسلامی در برابر نقشه‌های قدرت‌های امپریالیستی در غرب آسیا، حمایت و تشویق جنبش‌های سیاسی-اجتماعی بوده که رویکرد مشابهی با آرمان‌های آزادی‌بخش انقلاب اسلامی در برابر قدرت‌های مداخله‌گر غربی اتخاذ کرده‌اند. این دسته بازیگران دولتی و جنبش‌های سیاسی با پشتوانه ایدئولوژیک و اجتماعی را می‌توان تحت عنوان محور مقاومت عنوان کرد. در واقع یکی از راهبردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به منظور ایجاد منطقه‌ای باثبات، مستقل و مقتدر حمایت از جنبش‌هایی بوده است که بر پایه‌ای نیروهای مردمی شکل گرفته‌اند. عملکرد این جنبش‌ها سبب شده تا علاوه بر مقابله با تهدیدهای منطقه‌ای، ملت‌های منطقه بتوانند به صورت مؤثری در برابر نیروهای مداخله‌گر بیگانه ایستادگی کنند. حمایت از گروه‌های مقاومت فلسطینی، بسیج مردمی عراق، محور مقاومت و بحران سوریه، مقاومت یمن و حزب‌الله لبنان در این راستا قرار می‌گیرند (صادقی و لطفی، ۱۳۹۴: ۷۴).

۷-۲. حذف جریان‌های سلفی و تکفیری

مبارزه با تروریسم از اقدامات دیگری بوده که ایران در عرصه منطقه‌ای آن را دنبال کرده است. امروزه پدیده تروریسم به یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های امنیتی ملت‌ها و دولت‌ها در سراسر جهان تبدیل شده است. رواج پدیده تروریسم منحصر به منطقه و یا دولت‌های خاصی نیست، بلکه از کشورهای کوچک، کمتر توسعه‌یافته تا بزرگ‌ترین قدرت‌های دنیا به نحوی با این معضل امنیتی مواجه هستند. یکی از جریان‌هایی که در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از تحولات بیداری اسلامی

نقش بسزایی در سیاست‌های منطقه غرب آسیا ایفا کرده و هر روز بر دامنه گسترش نفوذ آن در منطقه افزوده می‌شود، جریان‌های سلفی‌گری تکفیری تروریستی است. در این میان، بررسی تاریخ معاصر غرب آسیا گواه این واقعیت است که حضور نیروهای مداخله‌گر خارجی نمی‌تواند سبب از میان بردن تروریسم در غرب آسیا شود و این دولت‌های منطقه هستند که می‌توانند مانع از بروز و ظهور این پدیده شوند. جمهوری اسلامی ایران در طول چهار دهه اخیر برای سرکوبی و نابودی افراد و گروه‌های تروریستی از قبیل حزب دموکرات کردستان، کومله، چریک‌های فدایی خلق، سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، گروهک تروریستی پژاک، گروهک تروریستی جندالله، گروه تروریستی داعش و غیره از راهبرد سرکوب تروریسم بهره‌مند شده است و در این زمینه هزینه‌های هنگفت انسانی و مالی فراوانی را نیز متحمل شده است. در واقع جمهوری اسلامی ایران در طول دهه‌های اخیر، با بهره‌گیری از قدرت هوشمند و به‌واسطه اعضای محور مقاومت به خوبی توانسته است منطقه را از فروغلتیدن در بحران تروریسم نجات بخشد.

۷-۳. همکاری با قدرت‌های ضد هژمونیک

جمهوری اسلامی ایران در مسیر تحقق نظم منطقه‌ای مورد نظر خود تلاش کرده با قدرت‌های چالش‌گر و ضد هژمونیک وارد تعامل سازنده شود. این همکاری با توجه به وضعیت نظام بین‌الملل که در حال گذار به نظم چندقطبی است، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی دنبال شده است. در این میان یکی از رویکردهای مطرح در سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دهه‌های اخیر، سیاست نگاه به شرق بوده است. این رویکرد پس از انقلاب اسلامی ایران و قطع روابط دیپلماتیک ایران با ایالات متحده آمریکا آغاز شد و در دهه دوم قرن حاضر و پس از خروج آمریکا از برجام و انفعال طرف‌های اروپایی در انجام تعهدات و نیز تشدید تحریم‌های گسترده علیه جمهوری اسلامی ایران در اولویت سیاست خارجی ایران قرار گرفت. در این راستا جمهوری اسلامی ایران تلاش کرده تا به منظور تأمین بخشی از آرمان‌ها و اهداف خود با اتخاذ این رویکرد جدید، از تک‌قطبی شدن ساختار نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد جلوگیری کند. در این میان، چین و روسیه به‌عنوان قدرت‌های ضد هژمونیک در نظام بین‌الملل که ماتریس قدرتشان همواره در حال اوج گرفتن بوده و شاخص‌های برتری قدرت خود را در ابعاد مختلف اقتصادی، نفوذ سیاسی و نظامی ارتقا بخشیده‌اند، مورد توجه دستگاه دیپلماسی ایران قرار گرفته‌اند تا از طریق

توسعه همکاری با این کانون‌های ثروت و قدرت بین‌المللی، بخشی از اهداف ملی و منطقه‌ای ایران در سطوح غرب آسیا و سیاست بین‌المللی تأمین شود (صادقی و لطفی، ۱۳۹۴: ۹۱).

۴-۷. مهار نفوذ قدرت‌های بیگانه

از اقداماتی که جمهوری اسلامی آن را در طول دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از بیداری اسلامی دنبال کرده، مهار نفوذ قدرت‌های بیگانه بوده است. یکی از تهدیدات جدی که برای بیش از یک سده در برابر ملت‌های منطقه غرب آسیا وجود داشته، حضور و نفوذ قدرت‌های بیگانه در قالب طرح‌های مختلف مداخله‌جویانه در منطقه بوده است. حضور قدرت‌های غربی در غرب آسیا در دوران معاصر با دیده استثمار و استعمار همراه بوده و می‌توان این دولت‌ها را به‌عنوان چالش اصلی در غرب آسیا به‌شمار آورد که همواره نقش مداخله‌جویانه و مخربی را در منطقه ایفا کرده‌اند. در واقع معماری پر تنش حال حاضر منطقه، میراث شوم این قدرت برای منطقه است؛ جایی که کشورهای غربی، قراردادهایی نظیر سایکس-پیکو، سور و یا اعلامیه بالفور را بدون کمترین مشارکتی از سوی ملت‌های منطقه میان خود به امضا رساندند و آینده‌ای سراسر از درگیری و منازعه را برای آن‌ها رقم زدند. به‌عبارتی دیگر، آنچه برای این قدرت‌های امپریالیستی اهمیت داشت، صرفاً تأمین منافع ملی خود بدون توجه به منافع منطقه بود. این نگاه از سوی دولت‌های غربی همچنان نسبت به منطقه وجود دارد. ازاین‌رو جمهوری اسلامی در طول یک دهه گذشته کوشیده تا از اتخاذ سیاست‌های مختلفی مانع از سیاست‌های مداخله‌جویانه غرب در منطقه شود. در همین راستا، جمهوری اسلامی ایران سیاست‌های خود را پس از ترور شهید سردار سلیمانی و ابومهدی المهندس مبتنی بر بیرون راندن نیروهای آمریکا از منطقه اعلام کرده است.

۵-۷. مهار و انزوای رژیم صهیونیستی

یکی از مسائل چالش‌آفرین برای منطقه غرب آسیا، مسئله فلسطین بوده است. دولت‌ها و رهبران مختلفی در تاریخ معاصر غرب آسیا تلاش کردند تا این مسئله را با رویکرد مختلفی نظیر رویکرد ناسیونالیستی حل و فصل کنند. با ناکامی تلاش‌های دولت‌های مختلف عربی، این انقلاب اسلامی ایران بود که موجب احیای مسئله فلسطین شد. جمهوری اسلامی ایران در طی دهه‌های گذشته تلاش کرده تا آرمان آزادی قدس را از طریق حمایت از گروه‌های مقاومت فلسطینی از یک

سو و ارائه ابتکاری دموکراتیک از سویی دیگر، حل و فصل کند. این در حالی بوده است که یکی از سیاست‌هایی که در دهه اخیر از سوی ایالات متحده برای حل مسئله فلسطین ارائه شده، طرح «معامله بزرگ قرن» است. این طرح آمریکایی-صهیونیستی از سوی دولت ترامپ با هدف ایجاد سازش بین دولت‌های فلسطین و اسرائیل مطرح شد. با توجه به مخالفت‌های گسترده منطقه و جهانی که در قبال این طرح صورت گرفته، امکان موفقیت این طرح پایین خواهد بود (فرجی راد و شاملو، ۱۳۹۹: ۲۵۱-۲۵۲).

۸. نتیجه‌گیری

تاریخ تحولات منطقه غرب آسیا نشان می‌دهد که نقش قدرت‌های بیگانه در جریان این تحولات برجسته بوده است. انعقاد قراردادهایی نظیر سایکس-پیکو و سور گواه این واقعیت است که معماری بی‌ثبات غرب آسیا برای سده اخیر، ماحصل سیاست‌های دخالت جویانه قدرت‌های غربی بوده است. با کاهش تدریجی نفوذ انگلستان در منطقه، ایالات متحده به‌عنوان قدرت هژمونیک به سیاست‌های مداخله‌جویانه خود در منطقه ادامه داد. این سیاست‌ها در جهت شکل‌دهی به نظم مورد نظر و مطلوب واشنگتن بوده است. طرح دکترین دو ستونه نیکسون، طرح خاورمیانه بزرگ و خاورمیانه جدید در همین راستا قابل تحلیل هستند. تحولات بعد از بیداری اسلامی از نظم نوینی حکایت دارد که در طی آن برخی مؤلفه‌های نظم پیشین تغییر کرده یا در حال تغییر به مؤلفه دیگری هستند.

تحولات و پویایی‌های جدیدی در غرب آسیا در حال ظهور هستند که خبر از شکل‌گیری نظم نوین منطقه در این منطقه می‌دهند. این نظم که با شروع بیداری اسلامی خود را بیش از پیش مطرح ساخته، دارای مؤلفه‌های متمایزی نسبت به نظم پیشین در منطقه است. در این میان، بازیگران مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به میزان متفاوتی به بازیگری سازنده و یا ویرانگر در مسیر این نظم پرداخته‌اند. جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان یک بازیگر منطقه‌ای مهم توانسته نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی به این نظم ایفا کند. در این راستا، ایران از کشورهای مختلف منطقه‌ای و بین‌الملل برای حرکت به سوی نظم مورد نظر بهره برده است. در سطح منطقه بازیگری اعضای محور مقاومت و در سطح جهانی بازیگری قدرت‌های ضدهژمونیک قابل بررسی است. جمهوری اسلامی ایران در راستای شکل‌گیری نظم نوین منطقه‌ای در غرب آسیا، ایجاد منطقه‌ای

قدرتمند بر اساس اهداف ارزش محور و دموکراتیک انقلاب اسلامی دنبال کرده است. در واقع، نظم منطقه‌ای مورد نظر جمهوری اسلامی، نظم خودجوش و برآمده از نیروهای منطقه‌ای است که قادر است از سویی بر چالش‌های ثبات زدای منطقه فائق آید و از سویی دیگر نفوذ قدرت‌های مداخله‌گر غربی که سابقه طولانی در استعمار ملت‌های منطقه دارند، کم کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ

۱. اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۷۳)، *مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دهه اخیر*، تهران: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۸)، *تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران ۱۳۲۰-۱۳۵*، تهران: سمت.
۳. الفی، محمدرضا (۱۳۹۰)، «پایداری و تداوم انقلاب اسلامی ایران در مواجهه با جنگ کرم آمریکا»، *مجموعه مقالات همایش داخلی هفته پژوهش*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مراغه.
۴. بصیری، محمدعلی و مجیدی، سید علی و موسوی، سید قائم (۱۳۹۶)، «واکاوی تهدیدات امنیتی داعش بر محور مقاومت و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال چهاردهم، شماره ۴۸، صص ۷-۲۶.
۵. دوست محمدی، احمد و الغبان، محمد (۱۳۹۴)، «بیداری اسلامی در منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا و واکنش ایالات متحده نسبت به آن»، *مطالعات انقلاب اسلامی*، سال دوازدهم، شماره ۴۱، صص ۱۰۹-۱۳۰.
۶. ساجدی، امیر (۱۳۹۴)، «جایگاه و کار ویژه‌های سکولاریسم در غرب و جهان اسلام»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، دوره ۱۱، شماره ۳۱، صص ۴۹-۹۲.
۷. سیمبر، رضا (۱۳۸۷)، «ایران و منطقه‌گرایی در آسیای جنوب غربی: راهبردها و راهکارها در سیاست خارجی ایران»، *پژوهش سیاست نظری (پژوهش علوم سیاسی)*، دوره جدید، شماره ۵.
۸. شمشادی، آخوند کاکا (۱۳۹۳)، «بیداری اسلامی ملت‌های مسلمان و تغییر رژیم در کشورهای عربی»، *حبل‌المتین*، مقاله ۸، دوره سوم، شماره ششم، صص ۱۱۱-۱۲۶.
۹. شهابی، سهراب و عباسی، فهیمه (۱۳۹۵)، «جهانی‌شدن اقتصاد و ثبات رژیم‌های سیاسی در خاورمیانه عربی»، *روابط خارجی*، سال هشتم، زمستان ۱۳۹۵، شماره ۴، صص ۱۷۷-۲۰۲.
۱۰. صادقی، سید شمس‌الدین و لطفی، کامران (۱۳۹۴)، «تحلیل مواضع جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران سوریه»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال ششم، شماره ۱، صص ۷۳-۹۴.

۱۱. رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۲)، «بررسی تحولات انقلابی کشورهای عربی از منظر لیبرالیسم، سازه‌نگاری و نظریه انتقادی روابط بین‌الملل»، **روابط خارجی**، دوره ۵، شماره ۲، صص ۲۲۱-۲۴۳.
۱۲. فرجی راد، عبدالرضا و شاملو، رضا (۱۳۹۹) «واکاوی اهداف و اجزای طرح صلح ترامپ موسوم به معامله قرن و تأثیر آن بر جایگاه منطقه‌ای جبهه مقاومت»، **سیاست و روابط بین‌الملل**، سال چهارم، شماره ۱، صص ۲۴۹-۲۷۸.
۱۳. فونتن، آندره (۱۳۶۶)، **تاریخ جنگ سرد**، ج ۲، ترجمه هوشنگ مهدوی، تهران: نو.
۱۴. فیرحی، داوود (۱۳۷۹)، «رسانه‌ها و تحول فرهنگ سیاسی در خاورمیانه»، **علوم سیاسی**، شماره ۸، صص ۴۹-۷۲.
۱۵. گریفیتس، مارتین (۱۳۸۸)، **دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان**، مترجم: علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
۱۶. گوهری مقدم، ابوذر و بشیری لحاتی، میثم (۱۳۹۶)، «کاربست نظریات همگرایی در طراحی مدل همگرایی منطقه‌ای در حوزه همسایگی جمهوری اسلامی ایران»، **دانش سیاسی**، دوره ۱۳، شماره ۱، صص ۷۱-۹۸.
۱۷. لوئیس، برنارد (۱۳۷۸)، **زبان سیاسی اسلام**، ترجمه غلامرضا بهروز لک، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۸. محمدیان، حمید (۱۳۸۴)، «تنگناهای طرح خاورمیانه بزرگ»، **راهبرد**، شماره ۳۵، صص ۱۰۵-۱۲۰.
۱۹. محمدی، علی (۱۳۸۶)، «مسئله‌ی کرد و نظم نوین بین‌الملل»، **فصلنامه‌ی روزف**، ش ۶ و ۷.
۲۰. مهربان، احمد (۱۳۸۷)، «جنگ علیه تروریسم و افزایش حملات انتحاری در عراق و افغانستان»، **راهبرد**، شماره ۴۸، صص ۳۱-۵۶.
۲۱. واعظی، طیب (۱۳۹۰)، «هویت در روابط بین‌الملل» در حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی (گردآورندگان) **تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل**، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۳۰۳-۳۳۲.
۲۲. هاکسلی، هامفری (۱۳۸۹)، **تلفات مردم سالاری**، ترجمه نادر هوشمندیار، هزاره‌ی سوم.

23. Onuf, Nicholas (1989) **World of our Making: Rules and Rule in social Theory and International Relations**, Columbia, SC: University of South Carolina Press.
24. Reus-Smit, Christian (2000) 'Constructivism', in Scott, Burchill, Richard; Devetak, Andrew; Linklater, Matthew; Paterson, Christian Reus-Smit; Jacqui, True, **Theories of International Relations**, London: Palgrave, pp. 209–230.
25. Inbar, Efraim (2013) **The Arab Spring, Democracy and Security: Domestic and International Ramifications**, Routledge.
26. Anderson, Tim (2020) **Axis of Resistance: Towards an Independent Middle East**, Clarity Press, Inc.
27. Hinnebusch, Raymond A. & Ehteshami, Anoushiravan (2002) **The Foreign Policies of Middle East States**, Lynne Rienner Publishers.
28. Cohen, Sam A. (2014) **Future of the Middle East - United Pan-Arab States**, AuthorHouse.
29. Markakis, Dionysis (2015) **US Democracy Promotion in the Middle East: The Pursuit of Hegemony**, Routledge.
30. Pomante, Michael J & Schraufnagel, Scot (2014) **Historical Dictionary of the Barack Obama Administration**, Rowman & Littlefield.